

## پاسخی رفیقانه به پاره ای از ابهامات

### پیرامون چهارمین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران - گوتنبرگ - فرخ قهرمانی

azadiebaian@yahoo.se

مطلبی تحت عنوان: «باری به هر جهت - نگاهی از دور به گردهمایی چهارم زندانیان سیاسی در گوتنبرگ» از رفیق مان بهروزسورن در سایت گزارشگران به چاپ رسید که مرا به نوشتن این توضیحات وا داشت. چرا که اعتقاد راسخ دارم نویسنده ی این مطلب یکی از تلاشگران این عرصه بوده و انتقاداتش هم رفیقانه و در جهت بهبود و ارتقاء این برنامه می باشد بنابراین من هم به عنوان یکی از اعضای کمیته ی برگزاری و یکی از اعضای کمیته ی شهری لازم دانستم توضیحاتی را جهت روشن کردن پاره ای از ابهامات بیان نمایم. لازم به توضیح است به دلیل گرفتاریهای عدیده، نوشتن این مطلب کمی به طول انجامید و در این فاصله رفیق بهروز مطالب دیگری نوشتند و ظاهراً بعضی ابهامات برایشان روشن گردیده که من سعی می کنم به آنها نپردازم اما آنچه که اهمیت دارد من در رابطه با دل نگرانی های بهروز به دلیل شناختی که از او دارم باید اعتراف کنم که اگر کوبنده ترین انتقادات هم از طرف او صورت بگیرد حتماً جانی درکارما اشکال هست چرا که ایمان دارم درپس این انتقادات، دلسوزی به تنها برنامه ای است که در این سطح انجام می گیرد که او آنرا از خود می داند و طبیعی است که بایستی عکس العمل های خود را هم نسبت به آن نشان دهد. با این مقدمه مطلب را پی می گیرم.

رفیق بهروز در برداشت خود از انتقادات، انتقاد کننده گان را به پنج دسته تقسیم کرده است در اینجا من پس از پاسخی کوتاه به دسته دومی ها سعی می کنم بیشتر به دسته پنجمی ها که رفیق بهروز هم خود را از آن دسته می داند به پردازم.

در ابتدا باید بگویم که ما ضمن اینکه برای هرداوطلبی که مسئله ی این کشتارها مسئله اش بوده فرش قرمزپهن کردیم. گویا اینکه درپروسه کار و شاید در هنگام برنامه و حتی پس از آن هم متوجه می شویم که شاید بعضی داوطلبی ها با نیت و مقاصد دیگری هم انجام می گیرد که درجانی دیگر اگر لازم شد بحث آن را نیز باز خواهیم کرد. برای هیچ کس هم نامه ی فدایت شوم نفرستادیم اما اتفاقاً برای اینکه امروز بتوانیم بهانه را از چند نفر حراف بی عمل و عافیت طلب بگیریم در همان اولین جلسه یک گروه کاری روابط عمومی تشکیل دادیم و دو نفر از روابط عمومی مسئول گفتگو با همین مدعیان؛ و یا به عبارت دیگر منتقدان امروزی؛ شدند. گزارشات دو تن از رفقای روابط عمومی ما در تماس با این افراد در پروتکل های جلسات کمیته ی شهری ثبت و موجود است. در اینجا قصدم وارد شدن به جزئیات کارشکنی این عناصر در شکل گیری و ادامه کار کمیته ی شهری نیست و تنها به یک مورد اشاره ای کوتاه خواهم کرد. پس از ناکامی و عدم موفقیت در جلوگیری از پیوستن افراد به کمیته ی شهری و شروع به کار کمیته با بیش از بیست و چند نفر از نیروهای سرنگونی طلب که وجه غالب آن را نیز آرمان خواهان سوسیالیست تشکیل می دادند، مرحله ی تازه ای از شایعه پراکنی ها از طریق روابط محفلی و سازمانی در خارج از شهر گوتنبرگ و حتی سوند شکل گرفت و به این ترتیب سعی در گمراه کردن اذهان نیروهای مترقی و چپ که عمده ترین شرکت کنندگان این گردهمایی را تشکیل می دهند نمودند. بطور مثال بیشتر مانه و به دور از هرگونه پرنسیپهای حتی بورژوازی به یکی از اعضای نسبتاً جوان کمیته که اتفاقاً به خوبی هم میدانستند که از فعالان سابق حزب کمونیست کارگری بوده، انگ اکثریتی درون کمیته می زنند و این شایعه پراکنی خیلی زود از مرزهای سوند عبور کرده و خبر آن اول بار از آلمان و سپس از هلند به خود ما می رسد. مسئله ی دیگری که در دومی ها به آن اشاره شده، این است که علت کمبود جمعیت و عدم استقبال از این گردهمایی تحریم و یا بایکوت این حضرات و عدم حضور و شرکت آنان بوده است. طرح چنین استدلالی قطعاً به دو منظور صورت می گیرد، اول این که به لحاظ کمی، انتظارات این گردهمایی برآورده نگردیده و دوم اینکه این فکر را در خواننده القا کند که لابد تعداد این به اصطلاح انقلابیون چقدر زیاد است. در اینجا لازم است با جرات اشاره کنم که تعداد مجموع کسانی که با عنوان بایکوت در این گردهمایی شرکت نکردند، کمتر از انگشتان دو دست می باشد. یعنی کمتر از نصف اعضای کمیته ی شهری و قضاوت در مورد این که این تعداد واقعاً و چگونه می توانستند در موفق یا ناموفق بودن کمی گردهمایی سرنوشت ساز باشند را به عهده ی خواننده گان این سطور می گذارم. اما اینکه آیا حقیقتاً تعداد شرکت کنندگان پس از کسر آن چند نفر راضی کننده بوده است؟ این امر کاملاً بستگی به انتظارات ما دارد، زیرا کم یا زیاد هردو نسبی هستند. هزار نفر برای شرکت در یک کنسرت میتواند کم باشد و صد نفر در یک جلسه ی

سخنرانی زیاد تلقی گردد. اما برای من و کمیته ی شهری گردآوری بیش از صد نفر از شهرها و کشورهای مختلف جهان و حضور بیش از یکصد و پنجاه نفر از شهر گوتنبرگ با ورودی ۱۰، ۱۲، و ۱۴ یورونی برای روزهای مختلف و یا ۳۰ یورو برای هر سه روز آنهم در یک برنامه سیاسی قاطعانه بگویم بی سابقه بوده است (این آمار از روی ثبت نامها و فروش بلیط بدست آمده) بنا براین شایعه ی عدم استقبال آنهم به دلیل بایکوت چند نفر را جز شارلاتانیزم سیاسی نام دیگری نمی توان نهاد .

اما در مورد قسمت پایانی دومی ها که ارتباط مستقیمی هم با قسمت اول پنجمی ها هم دارد یعنی امکانات مالی باید بگویم که بی تردید شایعه پراکنان کار خود را به خوبی انجام داده اند. همه به خوبی می دانیم که مسئله ی مالی یکی از حساسترین مسائل موجود در میان چپ رادیکال است که عملاً هم از بی بضاعت ترین نیروهای اپوزیسیون است. این حساسیت باعث گردیده تا به جز در مواردی که در این جا نمی خواهم وارد جزئیاتش شوم، چپ رادیکال در پروژه ها و برنامه های گوناگون خود از منابع مالی که سرسپردگی، وابستگی و حداقل دخالتگری را به دنبال داشته پرهیز و دوری نماید تا بتواند استقلال عمل خود را حفظ نماید. با توجه به چنین حساسیتهایی این مسئله می تواند آلترناتیو بسیار مناسبی برای تخریب و کارشکنی کسانی قرارگیرد که خود قادر به برگزاری حتی یک برنامه ی محلی در رابطه با کشتارهای سراسری رژیم جمهوری اسلامی نبوده و نیستند. باید به اطلاع برسانم که محور هزینه های هر سه گردهمایی براساس هزینه ی ثبت نامها یا به عبارت دیگر ورودیه ها استوار بوده و معمولاً هم پس از پایان مراسم همواره کمبود مخارج یا از صندوق بی بضاعت "گفتگوهای زندان" و یا از طریق رفقائی که برایشان امکان داشته تامین گردیده و در دوره-هائی رفقا تا چندین ماه پس از برگزاری مجبور به پرداخت اقساط ماهانه ی باقی مانده بوده اند. در گردهمایی امسال با توجه به اینکه برگزارکنندگان برای محل برگزاری هزینه ای پرداخت نکرده اند یا به عبارتی روشن تر، سالنهای محل برگزاری از طریق نهادی بنام "آ-ب-اف" که ترجمان "انجمن های آموزشی کارگری" می باشد که نهادی مستقل در ارتباط با اتحادیه های کارگری سوئد می باشد در اختیار این گردهمایی قرار گرفت، کسری بودجه به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش داشته است. با توجه به اینکه بطور کلی شرایط کشور سوئد به لحاظ استفاده از منابع مالی برای برپایی برنامه های گوناگون با کشورهای دیگر اروپائی بطور کلی متفاوت می باشد و با توجه به اینکه جریانات مختلف سیاسی که خود را چپ و رادیکال هم می دانند تحت پوشش پروژه های مختلف و انجمن های گوناگون نه تنها از "آ-ب-اف" بلکه از دولت و استانداری و شهرداری هم کمک های مالی دریافت میکنند (برگزار کنندگان فستیوال فیلم در یوتیوری و انقلابیون ریز و درشت دور ور آن نمونه ی بسیار گویا برای مثال هستند که در ماه اکتبر برنامه دارند و می توان به اسامی اسپانوسورهای آنها در پای آفیش شان مراجعه کرد. لازم به یاد آوری است که این فستیوال که دهمین دوره اش امسال برگزار میگردد در این مدت بیش از چند ده هزار یورو فقط از همین نهاد آ-ب-اف دریافت داشته است) ما سالن را بدون پرداخت هزینه دریافت کردیم و دربروشور برنامه ها از نهاد "آ-ب-اف" هم که این امکان را در اختیار ما قرار داد، تشکر کردیم. اما فکر نمی کنم که این همان جاذبه ی مالی و امکاناتی مورد نظر رفیقم بهروز سورن باشد که معتقد است نمی بایستی: بنیان تصمیم گیری درباره حفظ و پایداری و اسکلت سیاسی برگزارکنندگان قرار گیرد. اما وقتی با افترازی مینویسند که "اجاره ی سه روز ساختمان سه طبقه ی خانه مردم مبلغی بس هنگفت بود که به راحتی و از طریق موقعیت افرادی شناخته شده، عمدتاً اکثریتی، توده ای های دیروز!! و طرفداران جنبش سبز حسینی امروز، در این شهر تامین و تحت پوشش قرار گرفت" که میتوان گفت همان نهاد آ-ب-اف یا انجمنهای آموزشی کارگری میباشد که چیزی بیشتر از دوهزار و پانصد انجمن در سراسر سوئد و حدود سیصد و پنجاه انجمن در شهر گوتنبرگ از پنجاه ملیت مختلف با آن همکاری دارند، و به راحتی میتوان ثابت کرد که خود نگارنده ی این سطور هم بارها از کمکهای این نهاد برای برنامه های مختلف سود برده است طبیعی است که حتی رفیقی مثل بهروز سورن را هم که در وین زندگی میکند و از نزدیک به این مسائل آشنا نیست دل نگران کند. آیا نامی جز بی شرمی و شارلاتانیزم سیاسی میتوان بر این گونه برخوردها گذارد؟! !

در اینجا لازم است به آن دسته از عزیزانی هم که انتقادشان در مورد بالا بودن هزینه ی ثبت نام ویا ورودی بوده است یادآوری کنم؛ که می توان این عزیزان را به سطرهای بالائی همین مطلب ارجاع داد و مشکلات مالی به خاطر عدم دریافت کمک های مالی و پیامد های احتمالی آن، در برگزاری این گردهمایی را عامل اصلی آن دانست. به هر طریق می بایستی که هزینه های این گردهمایی به گونه ای تامین گردد و بهترین راه سرشکن کردن حد اقل بخشی از این هزینه ها میان علاقمندان شرکت کننده می تواند باشد .

مطلب دیگری که رفیق بهروز سورن به آن اشاره می کند. متن شعارهای زنده باد آزادی- زنده باد سوسیالیسم و یا برقرار باد سوسیالیسم در داخل سالنها بوده و از آن به عنوان یک انحراف یاد می کند. من با آن بخشی که رفیق می نویسد «حال آنکه پدیده زندانی سیاسی را نمیتوان تنها با گرایش ایدئولوژیک تعریف کرد.» کاملاً موافقم اما بابت نتیجه گیری آن زاویه دارم، شعارهایی که برگزارکننده ی برنامه ای برای تزیین در داخل سالن برگزاری استفاده می کند، نشان از هویت برگزارکنندگان برنامه است. اتفاقاً من فکرمی کنم که این یکی از نادر برنامه هائی است که

در رابطه با زندانی سیاسی و کشتار زندانیان سیاسی به دور از گرایشات ایدئولوژیک عمل می کند، ضمن اینکه همواره به طور آشکار گرایشات خود را هم بیان می نماید. لازم به یادآوری است که کمیته ی شهری نیز در این میان نقشی اساسی دارد به عنوان مثال در هاتوفر به علت پاره ای ملاحظات و احترام و رعایت حقوق اقلیتی در کمیته ی شهری از نصب شعار زنده باد سوسیالیسم در داخل سالن خوداری کرده و شعار را در خارج از سالن سخنرانی نصب کردیم، اما امسال خوشبختانه در این رابطه نه مشکلی در کمیته ی شهری وجود داشت و نه در میان دو کمیته. در اینجا میخوام مسئولانه یادآوری کنم که اتفاقاً تنها سوسیالیستهای واقعی هستند که قادرند بدون تنگ نظری های ایدئولوژیک در رابطه با این جنایات حرکتی سراسری را سازمان دهند و آنچه را که در این زمینه تاکنون ما در این گردهمایی ها به وضوح و در عمل دیده و شاهدش بوده ایم را در هیچ یک از برنامه های گرایشات دیگر به خصوص در گرایشاتی که بیشترین جانبختگان را هم داشته اند، ندیده ایم. در اینجا لازم است گریزی به مسئله ی چرخش به راست انتقادکنندگانی بزنم که دلیل اصلی خود را برپایه نفوذ اکثریتی - توده ای ها در کمیته پنداشته و هنگامی که از آنها یک نام مشخص طلب می کنیم، بجای آوردن نام استدلال می کنند که به خاطر همین نفوذی هاست که مثلاً از نماینده ی سوسیال دموکراسی دعوت به عمل می آید و به ایشان تریبون داده می شود. اشاره میکنم که دعوت از سوسیال دموکراسی سوند چیز تازه ای نبوده و اتفاقاً نماینده ی شرکت کننده ی امسال همان نماینده ای است که درگرد همانی سوم هاتوفر هم شرکت داشته است. مسئله ی دعوت از احزاب و بخصوص ا حزاب پارلمانی جهت شرکت در این گرد همانی سراسری دقیقاً گره می خورد با یکی از اصلی ترین اهداف ما که همانا افشای جمهوری جنایتکار اسلامی درمورد کشتارهای دهه ی شصت و سال شصت و هفت به ویژه در میان افکار عمومی جهان است. می پرسیم: در این رابطه چه ابزاری بهتر از احزاب پارلمانی و بزرگ کشورهای جامعه میزبان می تواند کارساز باشد؟ آیا ما باید همچنان درگود کوچک خود بمانیم هرچند صباحی شاهد از دست دادن یکی از همیندی هایمان یعنی یکی از شاهدان عینی این جنایات به دلایل مختلف باشیم و کماکان هر دو سال یکبار دور هم جمع شویم در یک سالن پر با گنجایش دوهزار نفر از چپ ترین افراد که چپ بودن را در سردادن شعارهای سرخ می دانند و با هم مسابقه ی شعاربدهیم و برای هم کف بزنیم؟ آیا وقتی صدای این حرکت ما به همسایه کوچی ی بغلی هم نمی رسد، حتی اگر دوهزار نفر را هم جمع کرده باشیم حتی اگر بهترین سخنرانها را هم داشته باشیم به هدفمان رسیده ایم؟ اصلاً یک قدم هم به اهدافمان نزدیک شده ایم؟ آیا ما باید به دلیل نجس بودن سوسیال دموکراسی و سایر احزاب پارلمانی خارجی به آنها نزدیک هم نشویم و اجازه دهیم روایت نقض حقوق بشر، کشتار دهه ی شصت و سال شصت هفت توسط طیف راست، رانده شده گان از پوزیسون و حامیان "می بخشیم اما فراموش نمی کنیم" به گوش جهانیان برسد؟ توجه داشته باشید که بحث بر سر تشکیل یک جبهه از دو یا چند حزب یا سازمان سیاسی چپ و یا تنظیم پلانفورم ... نیست. بحث بر سر اطلاع رسانی و افشاگری جنایت علیه بشریت توسط تعدادی از جان بدربرندگان آن کشتارها در یک حرکت فراگروهی و فراسازمانی، بدون رقابت و دشمنی با سازمان ها و احزاب است. حال سازمانها و احزاب تا چه اندازه نه در حرف که در عمل این استقلال را برمی تابند و به آن احترام می گذارند بحثی است که درجائی دیگر به آن خواهیم پرداخت. نکته آخر دل نگرانی رفیق بهروز از محل برگزاری گردهمایی پنجم و اینکه باید مواظب نفوذ نیروهای راست در کمیته ی برگزاری بود که ظاهراً مسئله برایش حل شد اما من خواستم ضمن اینکه به رفیقمان و دل نگرانی هایش حق بدهم نکته ای را هم به آن اضافه کنم و آن اینکه همه ی ما می دانیم که فاصله ی منتهای الیه چپ با راست فقط یک تارمواست. ما در شهر خودمان شاهد بوده ایم کسانی را که در دادن شعارهای چپ و بطور کلی چپ روی هیچ خدائی را بنده نبوده اند و سرانجام به آنطرف غلتیدند و سر از ایران درآوردند ما در زندان عواقب چپ روی های آنچنانی را دیده ایم. تابوت ها و قیامت حاج داود و مصاحبه های آنچنانی را هیچ یک از زندانیان دهه ی شصت نمی توانند فراموش کنند. راستهای راست نما را می شناسیم و اگر در مواردی هم اشتباه کنیم، رفقای صادق و دلسوزمان زنگ خطر را برپایمان به صدا درمی آورند، اما راستهای چپ نما چطور؟ همانهایی را می گویم که با فاصله ی یک مو، درست بر سر مرز قرار گرفته اند. آنها حتی گاهی می توانند همان رفیقان صادق و دلسوزمان را هم نسبت به ما و حرکتمان بدبین و یا ناامید کنند. آنها وقتی راه می افتند محفلی، درگوشی، تلفنی اما نه از طریق نوشتار و در قالب چپ، سعی در زدن تیشه به ریشه ی گردهمایی دارند. آیا فکر نمی کنند چه کس یا کسانی از زمین خوردن این حرکت سود خواهند جست؟ همین جاست که رفقای دلسوز هم مقهور این چپ روی ها می شوند و کسی پیدا نمی شود به این انقلابیون دوآتشه بگوید که عزیزان من، شما بجای گذاشتن این همه نیرو برای خراب کردن این حرکت، آستین ها را بالا بزنید و حرکتی که فکرمی کنید، درست است را انجام دهید و هنری از خود بجا نهدید. آیا کسی جلوی شما را گرفته است؟ مطلب را کوتاه کنم به گمان من این گرد همانی اتفاقاً یکی از بهترین این چهارگردهمایی ها به لحاظ کیفی و به لحاظ نزدیکی به اهداف ما بوده است. همینقدر بگویم که به خاطر شرکت و حضور احزاب پارلمانی در این گردهمایی بود که روز دوم بزرگترین روزنامه ی صبح شهر گوتنبرگ که تیراژ آن در ششصد هزار نسخه است مطلبی نیم صفحه ای را به این گردهمایی و علت تشکیل آن که همانا کشتار دهه ی شصت و سال شصت و هفت می باشد، اختصاص داد. کسانی که بارها برای انتشار خبری درباره ایران، درب دفتر این روزنامه به تحصن ایستاده اند، شاید و تنها شاید، اهمیت این قصیه را بهتر درک کنند. در پایان باید اعتراف کنم که بزرگترین دست آورد این گردهمایی یاران جدیدی بودند که چه در کمیته ی شهری و چه خارج از آن یافتیم، یارانی از جنس آنکه یافت می نشود، آم آرزوست را یافتیم و به همین دلیل هم اگر یک سال پیش از

این در شهر کپنهاگ دانمارک با ترس و لرز مسئولیت برگزاری این گردهمایی را پذیرفتیم امروز با تکیه به همت و غیرت یاران جدید و باقی مانده ی مان در کمیته ی شهری می توانیم با صدای بلند اعلام کنیم که چنانکه در هر دور از گردهمایی ها، شهری داوطلب نشود یا مناسب تشخیص داده نشود، ما با کمال میل و با گردنی افراخته داوطلب برگزاری مجدد این گردهمایی هستیم .

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هرکه دراو غش باشد

من باردیگر به این نازنین یاران می گویم: دست مریزاد، خسته نباشید و به پاس تمام زحماتشان سرتعظیم فرود می آورم. من یک تشکرویره هم به گروه ریلز، شمیم ، یارا، و مسعود بدهکارم و شرمنده ی اینکه به دلیل گرفتاری و شاید خستگی زیاد نتوانستم در آن شب آنگونه که شایسته ی آنان بود از ایشان تشکر کنم .

هشتم اکتبر ۲۰۱۱